

موبایل ندارد. هیچ کدام آنها باعث نمی شود تخیل و هنر کسی متبلور شود یا نازا. اینها ابزاری است که هر کدامش حکایت از دوره و دورانی دارد. نمی شود گفت اگر نامه ننویسیم نه شعر متولد می شود نه هنرهایی از این دست. هر زمانی شرایط و تابعات خودش را دارد. ما عادت کردیم که بگوییم گذشته مجلل و باشکوه بوده و امروز چنین نیست و پر از دروغ و گرفتاری است و... نه. من چنین اعتقادی ندارم. هر دوره شرایط خودش را دارد و بسیاری از چیزها همیشه وجود داشته است. مثلاً آدم مستأجری که گیر و گرفتاری اختیار کردن منزلی شخصی را دارد در گذشته هم چنین گیر و گرفتاری داشته است و نمی شود آن را مختص به یک دوره دانست. سی سال پیش دایی من با ماشین تصادف کرد و له و لورده شد؛ بعد از مرخص شدنش از بیمارستان به من می گفت فلانی، اگر در زمان قدیم تصادف می کردم حتماً با درشکه ای چیزی تصادف می کردم و آسیب کمتری می دیدم. یعنی می شود این طوری نگاه کرد اما نمی شود از پیشرفت و زمان باز ماند. من همیشه می گویم که هیچ چیز تازه ای وجود ندارد و هر چه هست همان است که در گذشته بوده و فقط زمان تغییر کرده است. عشق، نفرت، قدرت طلبی و... همه مفاهیمی تکراری هستند و چیزی که می تواند رنگ تکرار را از زمان و زمانه بردارد نوع پرداخت به موضوعات است.

خودتان با چه نامه هایی بیشتر کیف کرده اید؟

خب به این دلیل که من دستی در شعر و شاعری داشته و دارم همیشه این سنخ شخصیت ها و نوشته هایشان و هر چیزی که پیرامون آنها وجود داشته برایم جذاب تر بوده است. هر چه در کنار آنها طلوع می کرد و به تبلور می رسید به جان من هم می نشست. بیشترین تأثیر را از تخیل سرشار نیما در نامه هایش گرفتم و بیشترین لذت از خوانش آنها بهم دست می داد. البته نامه های دیگری هم بودند که خواندنش برایم جذاب بود و طیفی گسترده را شامل می شود از نامه های هیتلر به معشوقه اش یا نامه های فروغ به دوستان و نامه های امیرکبیر که هم جنبه ادبی دارند و هم تاریخی؛ اما به تبع کارم، یعنی روزنامه نگاری هر آنچه با هنر در آمیخته باشد و ادبیات، برایم جذاب است. ■

قطار حرکت کرده بود

نامه های نیما، در نگفتن هایش هم خواندنی است. یکی از نامه های او به پرویز ناتل خانلری، در پاسخ دوباره به نظرسنجی مجله متبوع خانلری یعنی «سخن» است؛ جایی که ظاهراً متوجه شده، پاسخ هایش به پرسش های نظرسنجی به دست مدیر مجله نرسیده و در پاسخ به درخواست مجدد صرفاً نوشته است: «اکنون برای من حوصله تجدید آن جواب نیست. به همین اکتفا می کنم؛ شما دیر رسیدید. قطار حرکت کرده بود». اهمیت تاریخ ادبیاتی این نامه کوتاه زیرکانه، در این است که بدانید خانلری در نظرسنجی مجله اش از نیما خواسته بود به پرسش هایی از این دست پاسخ بدهد: «آیا به نظر شما تغییر و تعددی در شعر فارسی لازم است؟» و این را ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ پرسیده بود؛ شش روز پیش از کودتا و دوسه دهه پس از انتشار متون تجددطلبانه نیما؛ تازه از لزوم تعدد می پرسید؟! قطار مدت ها بود حرکت کرده بود.

تماشای بی واسطه رنج

اساس نامه نگاری بر تشنت است؛ هویت مندی نامه ها بر همین تشنت استوار است. اغلب، کسی آنها را با این هدف که جمع آوری و کتابشان کند نمی نویسد. نامه ها نوشته می شوند تا ارسال شوند. ارسال شوند به این سو و آن سوی دنیا. می روند که بازنگردند. می روند که رفته باشند و در جایی جز صندوقچه نویسنده شان منزل کنند. در نامه ها چیزهایی هست که برای همیشه از نویسنده شان جدا می شود و از آرشو شدن فرار می کند. همین فرار، سبب ساز نوعی از بی ملاحظگی سودمند است که در دیگر نوشته ها کمتر دیده می شود. از این روست که بی نقاب ترین صورت های نویسنده ها را باید در آینه نامه هایشان به تماشا نشست. نیما نیز با نامه هایش، چنین امکانی را فراهم آورده است؛ تماشای بی واسطه شاعری عاصی و رنجور و تنها، نشسته پشت میز کارش در دزاشیب شمیران، ایستاده پای کوه وازنا در بوش. ■

غیر از بخشی که مورد توجه تاریخدان ها و پژوهشگران قرار می گیرد، برای عموم مردم هم خواندن نامه های قدیمی جذاب است. چرا؟ طبیعی است که بشر از مرور گذشته آن هم با این شکل ارتباطی لذت می برد، یعنی ما از خواندن هر نامه لذتی تاریخی می بریم. همان طور که از دیدن عکس ها و آلبوم های عکس لذت می بریم. امروز از آن سنت ها شاید بتوان گفت ایمیل نویسی باقی مانده که در غرب بیشتر از ایران رواج دارد. به عقیده من، آدم ها را باید در موقعیت و شرایط تاریخی خودشان سنجید و مورد بررسی قرار داد، پس نمی شود انتظار نداشت که نوه من هم علاقه هایی مانند من داشته باشد یا بگوییم چون او چنین علاقه ای ندارد عاری از احساس و عاطفه و... است. همان طور که گفتم نوه ۵ ساله من خیلی راحت با تکنولوژی های جدید مثل گوشی های هوشمند کار می کند و طوری با آن عیاق است که آدم تعجب می کند. این نظام ارتباطی نسل آنهاست و خیلی غیرمعقول است که من او را با خود مقایسه کنم که هنوز با خودکار بیک می نویسم و بعد از آنکه روی یادداشت های مطبوعاتی و... را نوشتم، آن را تایپ می کنم. من بلد نیستم جز با خودکار بیک بنویسم؛ اصلاً بگذارید این طور بگوییم که نوشتن با خودکار بیک حالم را خوب می کند و من را در وضعیتی مثل یک مکاشفه قرار می دهد. من تابع شرایط و زمانه ای هستم که به آن تعلق دارم و نسل امروز به زمانه امروز و شرایط و توابعش.

ولی امروز نامه نویسی خیلی مورد علاقه قرار گرفته و آدم ها تشنه این هستند که کسی برایشان نامه بنویسد؛ آن هم روی کاغذ و با خودکار و با عزیزم فدایت شوم های آن زمانی...

بله... جنس این جور نوشتن ها همان طور که گفتم شرایط و مسائل خودش را دارد و یک حس و حال خاص خودش را؛ اما معنی اش این نیست که آشتی کردن با گذشته و آن شکل نوشتن ها باعث می شود آدمی نویسنده خوبی شود یا برعکس قهر و قدیمی پنداشتن آن از بین بردن قدرت خلاقه نویسنده گی. آقای بیژن اشتری دوست و مترجم خوب کشور، هنوز که هنوز است ترجمه هایش را با مداد روی کاغذ انجام می دهد یا مثلاً وصال روحانی، پزشک و هنرمند همدوره ای ما، همچنان از تلفن همراه دوری می کند و

آقای صدیقی خیلی ساده و سرراست با این سؤال شروع کنم که نامه ها از کجایم آیند و چرا معروف و ماندگار می شوند؟

بخشی از این دلایل ماندگاری نامه ها، قطعاً و یقیناً منتسب به موقعیت و مرتبت نگارنده آنهاست و کسانی که این نامه ها را نوشته اند. به عنوان مثال می توانیم از نامه های نیما یوشیج خطاب به همسر ارجمندشعالیه خانم یاد کنیم که سطح این نامه ها گویای روح و روان و نگاه و منظر نیماست و لطف، بزرگواری و دل بستگی و دانایی نیماست و در عین حال روایت شیرین و شاعرانه او و از طرفی دیگر ذکر جزئیاتی که شاید کمتر به چشم همه بیاید؛ جزئیاتی که اغلب وجهی تاریخی پیدا می کند اما همچنان سرشار از لطف است. چنین نامه هایی به نظر من ماندگاریشان در گرو زیبایی نثر و جایگاه نویسنده است به همین دلیل نوشتن نامه از طرف کسی که منزلتی ندارد لطفی هم در سیر تاریخی نخواهد داشت و همه این منزلت از منزلت نویسنده نشأت می گیرد. یا دلیل اقبال خوش جامعه به نامه های نویسنده ای مانند نادر ابراهیمی که برای همسرشان نوشته اند بی شک از جایگاه و اعتبار نویسنده ای جذاب و گیرا مثل ابراهیمی سرچشمه می گیرد که اتفاقاً این نامه ها از جمله نامه هایی است که در زمان حیات نویسنده اش منتشر شد و همین مسأله هم در این اقبال و استقبال بی تأثیر نبوده است. از سویی دیگر نامه هایی که موضوعیتی سیاسی و... دارند نیز در گذر زمان در برابر قضاوت جامعه قرار می گیرند، چه درباره نویسنده نامه و چه درخصوص شرایط دوره ای که نویسنده در آن زندگی کرده است.

پس می توانیم بگوییم نامه ها توابعی از زمان هستند؟

بله دقیقاً. نامه ها تابعی از زمان، شرایط و البته شخصیت نویسنده است و گیرایی و جذابیت آن علاوه بر بازتابی که از دوران حیات نویسنده دارد حامل شخصیت، بنیه و ظرفیت و توانایی نویسنده گی او را نیز در خود دارد. کاربرد نامه ها در این میان بسیار حائز اهمیت است و همانطور که گفته شد این نامه ها گاه قضاوت هایی را شکل می دهند که این قضاوت و داوری ها در طول زمان، روی جامعه و شکل بازگشت به گذشته و داوری دوره ای از دورانی که نویسنده در آن حضور داشته تأثیرگذار خواهد بود. بنابراین نامه ها این گونه در تاریخ پس از خود تأثیر می گذارند و در تاروپود سرشت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ما رخنه می کنند.

تئوری پردازی اش، بسیار مهم است، باید از این ژست عبور و به متن مراجعه کنیم. می شود بحث را با رویکردی کارگاهی به یکی از نامه های مهم او پیش برد؛ یکی از نامه های متأخر نیما به بهمن محمصص به تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۳۴. بیکریبندی نامه چنین است: مقدمه (در پاسخ به نامه دریافتی، بدون احوال پرسی های مرسوم)، بدنه (وصف الحال)، پایان بندی (باز هم بدون کلیشه های رایج). متن نامه، ۳۶ سطر است. جالب است بدانید بخش هایی از بدنه و پایان بندی این نامه (۱۷ سطر از ۳۶ سطر)، عیناً به عنوان یادداشت پایانی و هفتادویکم کتاب «حرف های همسایه» نیز آمده است. نه خود نیما و نه هیچ یک از نیمایژوه ها تاکنون به این این همانی اشاره ای نکرده اند. [از جمله به همین دلیل هم است که می گویم اغلب آنهایی که می گویند نیما، نامه ها و دیگر آثارش مهم اند، آنها را به درستی نخوانده اند]. اما نیما کدام جمله ها از یک نامه روزمره معمول را برای واپسین یادداشت مهم کتاب تئوریکش (حرف های همسایه) استخراج کرده و عیناً نقل کرده است؟ آغاز این است: «دوست من، برای خوب دویدن میدان لازم است. انسان قفسه نیست که هر وقت دارویی بخواهد از یکی از جعبه های معین آن بیرون بکشد. [...] بعضی از روی دریاها بلند می شوند. بعضی از روی مرداب ها و جاهایی که نمی داند کجاست و مرغابی های ترسو در کجای آن منزل دارند». میانه این است: «در دایره امکان همه ما را به مثابه یک مشت ریزه خوار مفلوک و عاجز به هم ریخته اند [...] معنی کمال را در پیرامون این به هم خوردگی ها برای پیدا کردن یک توانایی مختصر باید به دست آورد». و این پایان عجیب: «از نوشتن دست برمی دارم. رفته به سروقت آبدادن بوته هایی که خودم با دست خودم آنها را کاشته ام. در صورتی که من تابستان به بیلاق می روم و می ماند برای دیگران. نمی دانم چرا وقت مرا می گیرد. خدا حافظ شما». نیما در نامه به محمصص، پیش از اینکه بنویسد «از نوشتن دست برمی دارم»، نوشته است که «چون به اندازه یک نامه شد...» و این را به ضرورت، در نسخه «حرف های

همسایه» نیاورده است. اما نکته همین جاست: «به اندازه یک نامه شد». این فرم، آنقدر در آثار نیما مهم است که حالا وقتی «به اندازه یک نامه» شده است، می تواند از توی یک نامه معمولی بریده شود و به عنوان پایان «حرف های همسایه» به بهره برداری برسد؛ کتابی که مخاطب خاص ندارد، اما یکی از مهم ترین فرازهایش، از دل نامه ای به یک مخاطب خاص بریده شده و به آن راه یافته است. دقت داشته باشید که یادداشت پایانی «حرف های همسایه» که حالا بی برده ایم نه یکی از یادداشت های کتاب، بلکه بریده ای هوشمندانه از متن یک نامه است، به لحاظ تاریخ نگارش ۹ سالی دیرتر از هفتاد یادداشت پیشین است. از همین رو یحتمل بیرون از ساختار این کتاب تئوریک باید ایستاده باشد. اما یک بار دیگر بروید و حرف های همسایه را بدون این یادداشت پایانی بخوانید. حتماً یک پای ماجرا می لنگد. بی خود نیست که نیما، یکی از مهم ترین یادداشت های زندگی اش را از متن نامه ای به ظاهر پیش پا افتاده در پاسخ به یک دوست استخراج کرده است. او، خوب می دانست، همسایه بدون خواندن نامه آخر، سر بر بالین نخواهد گذاشت.

حذف من متورم

نیما برای نوشتن «حرف های همسایه» به عنوان یکی از مهم ترین متن تئوریکش، از بیکریبندی نامه نگاری استفاده کرده است. او که عمری نامه به این و آن نوشته است (بیش از ۷۰۰ صفحه نامه)، برای توضیح و تشریح ایده ها و پیشنهاد های شعری اش نیز از فرم نامه نگاری فاصله نمی گیرد. هر چند این بار نامه ها به آدرس هایی مشخص در تهران، آستارا، تبریز، یوش ورم ارسال نمی شوند؛ سرگشاده اند و روی سخن با تویی ناشناس. بنای نامه ها بر حضور فرستنده و غیاب گیرنده است؛ نیما این بار با حذف یکی از دو طرف نامه، گاه خود را در جای او نیز قرار داده و از این مسیر، چندصدایی مطلوبش را به اجرا در آورده است. او به عنوان آمر و عامل حذف نیز، دچار ادبیات تک صدا و منبری نیست. غیاب گیرنده برای او، مصادف با حذف من متورم است.